

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۰۷ اکتوبر ۲۰۲۴

از منابع دیگر

تاریخ حافظه قوی دارد

اسناد جنایات جنگی

قسمت سوم

نوشته جیمی دوران

ترجمه فشرده از آلمانی : پروا

استخوان ها در دشت لیلی

استخوانها آنقدر سفید اند که گویا صد ها سال میشوند اینجا قرار داشته اند. اما اینها استخوانهای مردان جوانی می باشند که به امید زنده ماندن - در مطابقت با « کنوانسیون های ژنیو در باره اسیران جنگ » - خود را به متحدین امریکا تسلیم کرده بودند، اما پسان بشکل وحشیانه به قتل رسیدند. در یک تپه مصنوعی ریگی استخوانهای فک (الاشه)، استخوانهای قبرغه، استخوانهای ساق پا و جمجمه های شکسته انسانها پراکنده میباشند. در استخوانها داغ هائی بچشم میخورند که سگ های شب گرد دشتی بجا گذاشته اند.

دشت لیلی قبرستان دستجمعی در حدود سه هزار اسیر جنگی است که در کانتینر ها جان سپرده و یا تیر باران شده اند. (و یا هم زنده بگور)

سقوط مزار شریف و محاصره قندوز

نبرد برای تسخیر مزار شریف، سرنوشت تمام جنگ را تعیین کرد. درین نبرد عبدالرشید دوستم نقش بارزی را بازی کرد. در جبهات کوهی واقع در جنوب مزار شریف، برای یورش بر مواضع طالبان که مجهز به توپخانه ثقیل بودند، دوستم یکهزار سوار کار را وارد کارزار کرد. دوستم توضیح میدهد : « طالبان انتظار چنین حمله را نداشتند. اگر افراد را با پای پیاده به جنگ می فرستادم، همه

شان زیر باران توپخانه طالبان کشته میشدند. با سواری اسپ ها، ما بطور برق آسا از ساحه انداخت توپخانه ثقیل طالبان گذشته بانان حمله ور شدیم و طالبان فرار کردند».

درین حمله بیشتر از ۳۰۰ سوارکار کشته شدند، اما باوجود این تلفات شدید، همینجا بود که فروپاشی رژیم طالبان آغاز شد. در اوج این نبرد، هنگامیکه دوستم در دروازه مزارشریف قرار داشت، تلویزیون « الجزیره» خبر مرگ دوستم را پخش کرد. درست در همین لحظه من در ساحل دریای کوچک با قوماندان مامور حسن، یکی از دوستان نزدیک دوستم حرف میزدم.

با پخش این خبر، مردمان کوچکه سراسیمه و دهشت زده شدند، اما در رفتار مامور حسن آرامش دیده میشد. از من پرسید که آیا میتواند با استفاده از تلیفون ماهواره بی من به جنرال دوستم تلیفون کند. حسن: « عبدالرشید، خبر پخش شده که گویا شما کشته شده اید. الجزیره خبر پخش کرده است ». دوستم خنده کنان: « باورم نمی آید. شاید بهتر باشد، خودم کنترل کنم و بهتر است شما کمتر به چرندیات باور کنید. »

حسن: « جنگ چطور پیش میرود؟ »

دوستم: « ما به مهمات بیشتر نیاز داریم. باید مهمات بخرم - کی میفروشد، برایم مهم نیست! غیر ازین، همه چیزها درست است و بیست کارشناس نظامی امریکائی نیز نزد من هستند... »

در آن زمان به همگان آشکار بود که طیاره هائی امریکائی مواضع طالبان را بمباردمان میکنند، اما حالا برایم ثابت شد که نظامیان امریکائی در جبهات زمینی به این شکل در جنگ سهم داشتند. پس از سقوط مزار شریف، کابل بدون مقاومت سقوط کرد. جنگ جویان طالب از کوچک در شمال شرق افغانستان، از تالقان و از مزارشریف به شهر قندوز فرار کردند. بدین ترتیب در حدود ۱۵۰۰۰ نفر (منجمله چندین هزار خارجی) در قندوز به دام افتادند. نیرو های ائتلاف شمال که تعدادشان دو برابر طالبان در قندوز بود، محاصره آن شهر را آغاز کردند.

امروز میدانیم که شماری از محاصره شدگان با عبور از یک دهلیز باریک توانستند بسوی جنوب فرار کنند و یک تعداد دیگر بخاطر نجات خود تغییر جبهه دادند و اما سرنوشت متباقی بدست دلان افتاد.

نقش مرکزی را درین معاملات یک جنگ سالار بنام امیرجان بازی میکرد که از اعتماد هردو جانب برخوردار بود. امیرجان میگوید: « تمام قوماندانانیکه در قندوز بودند، برایم حیثیت دوست و برادر را داشتند. در سال های گذشته ما مشترکاً می رزمیدیم. همان بود که برایم پیشنهاد کردند که با ائتلاف شمال رابطه برقرار کنم تا موضوع را نه از طریق خونریزی، بلکه از راه مذاکره حل کنیم. میرزا

نصری، آقاعمر، ارباب هاشم و یک تعداد دیگر از قوماندانان، افراد القاعده و گروه های خارجی را وادار به تسلیم شدن ساختند.»

کشتار جمعی به هدایت کی؟

طالبان پیشنهاد کردند که قوماندانان شان در برابر تضمین های معینی سلاح شانرا به عساکر ملل متحد یا به قوای مسلح بین المللی تسلیم خواهند کرد.

امیرجان: « من آنجا بودم که ملا فیصل و ملا نوری و اشخاص دیگر به نمایندگی از طالبان برای ملاقات و مذاکرات با جنرال دوستم، جنرال محقق و جنرال عطا به قلعه جنگی (مزار شریف) آمدند. یک تعداد امریکائی و چند نفر انگلیس نیز در آنجا بودند. موافقه شد که افغانهای قندوز (طالبان) سلاح خود را تسلیم دهند و بعد از آن، اجازه دارند به خانه های شان برگردند، در حالیکه افراد القاعده و دیگر جنگجویان خارجی خلع سلاح میشوند و سپس به ملل متحد تسلیم داده خواهند شد. پس از پخش این خبر بود که دونالد رامزفیلد، وزیر دفاع امریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی در باره اسیران ابراز نظر کرد: « جای تاسف خواهد بود این خارجیان - افراد القاعده، چینی ها و دیگران که در افغانستان یکجا با طالبان فعالیت میکردند - آزاد شوند و برای شان اجازه داده شود که به کدام کشور دیگر بروند و در آنجا فعالیت های تروریستی را انجام دهند.»

در روز های بعدی رامزفیلد بار ها تکرار کرد: « امیدوارم که آنها یا کشته شوند یا اسیر گرفته شوند. آنها افرادی اند که اعمال وحشتناکی را انجام داده اند. ».

رهبری « ائتلاف شمال » نمیتوانست سخنان مهمترین متحد و پول دهنده خود را نادیده بگیرد. اما ناگفته نماند که رهبری ائتلاف شمال نیز با همین نظر موافق بود! در کابل جو انتقام به جوش آمده بود.

امیر جان فهمید که شتاب باید کرد. او به عجله میان هردو جانب رفت و آمد کرد تا از کاریکه قابل جلوگیری نبود، جلوگیری کند. در ۲۱ نومبر ۲۰۰۱ سرانجام موافقه حاصل شد: تمام نیرو های مسلح طالبان در برابر این تعهد که آنان را زنده میگذارند، خود را به ائتلاف شمال تسلیم میکنند.

طالبان و همکاران خارجی آنها خود را به نیروهای ائتلاف شمال تسلیم کردند، اما بسیاری از آنها زنده نماندند. امیرجان می گوید: « من همه آنان را یکایک برشمردم. هشت هزار نفر بودند. حالا تنها سه هزار و پانزده نفر شان باقی مانده است. متباقی پنجهزار نفر چه شدند؟»

پاسخ به این سوال در یک تپه ریگی در دشت لیلی نهفته است. از جمله ۵۰۰۰ نفر، ممکن چند نفر محدود شان فرار کرده باشند، چند تن دیگر ممکن آزادی خود را خریده باشند، یک تعداد دیگر را

شاید به ادارات استخباراتی کشور های اصلی شان فروخته باشند که شاید در آن کشور ها سر نوشتی بدتر از مرگ در انتظار شان باشد.

اما بنابر اظهارات یک سلسله شاهدان عینی که ما آنان را در جریان تحقیق شش ماه پیدا کردیم، اکثریت اسیران در زیر ریگ در دشت لیلی مدفون میباشند.

هیچ یک ازین شاهدان از ما پول دریافت نکرده اند. برعکس با همکاری خود در این فلم مستند، زندگی خود را به مخاطره انداخته اند.

داستانی که آنان حکایت میکنند، در قلعه زینی واقع در جاده مزار - شبرغان آغاز میشود. این قلعه بزرگ حیثیت اردوگاه عبوری را برای هزارن اسیر جنگی قندوز داشت. از دیدگاه رسمی گفته میشود که در نظر بود آنان را به زندان شبرغان ببرند. در شبرغان قرار بود متخصصین امریکائی آنان را استنتاج کنند و سپس تصمیم بگیرند که کدام شان به پایگاه گوانتانامو در کیوبا فرستاده شوند. اسیران قندوز را به قلعه زینی در نزدیکی شهر مزارشریف آوردند. در قلعه زینی این آدمها را در یک میدان بزرگ نشانند. اندکی بعد قطار موتر های کانتینر دار رسید. اسیران را در کانتینر ها طوری جابجا کردند که جای سوزن انداختن باقی نمانده بود.

در دنباله داستان را یک افسر ائتلاف شمال چنین حکایت میکند : « ما که مسئولیت انتقال زندانیان را از قلعه زینی به شبرغان بعهده داشتیم، ۲۵ کانتینر را بار کردیم، در هر کانتینر در حدود ۲۰۰ نفر را جابجا کردیم. »

طالبان که در گرمی بیشتر از ۳۰ درجه در کانتینر های آهنین بدون روشنائی و بدون مجرای هوا داخل ساخته شده بودند، ناله و زاری سردادند که بر ما رحم کنید.

ادامه داستان را از زبان یک سرباز افغان بشنویم که خودش اعتراف به قتل یک تعداد از اسیران میکند.

سرباز : « من به کانتینر آتش گشودم (فیر کردم) تا برای داخل شدن هوا سوراخ ایجاد شود. در نتیجه تیر اندازی تعدادی از اسیران کشته شدند. »

سوال : « شما خود تان توسط مسلسل به کانتینر فیر کردید تا سوراخ برای هوا ایجاد شود؟ که (کی) برای تان دستور داد که فیر کنید، چرا این کار را کردید؟ »

سرباز : « قوماندانان برای ما دستور دادند »

اما این سرباز با اعترافات صادقانه خود یک واقعیت دهشتناک را پنهان میسازد. در کانتینر هائیکه ما یافتیم، در پائین و در وسط ، سوراخ هائی زیادی وجود داشتند، اما نه در بالا. اگر هدف از ایجاد

سوراخ ها، جریان هوا میبود تا زنده ماندن اسیران را ممکن بسازد، پس باید به بخش بالائی کانتینر فیر میگردند.

یک راننده تکسی (از همین منطقه) که به یک تانک تیل رفته بود، چنین حکایت میکند: « وقتیکه می خواستند اسیران قلعه زینی را بطرف شبرغان ببرند، می خواستم موترم را تیل بیندازم. بوی عجیبی به دماغم رسید و از صاحب تانک پرسیدم که بوی از کجا می آید. گفت که چهار طرف را تماشا کنید. آنوقت سه کانتینر را دیدم. از کانتینر ها خون جاری بود. موهای جانم بلند شدند. بسیار وحشتناک بود. میخواستم زودتر از آنجا بروم، اما یک موتر باربری سر راهم قرار داشت ... »

همین دریور تکسی صبح روز بعد در شبرغان پیش روی خانه اش ایستاده بود و یک صحنه وحشتناک دیگر را دید: « دیدم که چند موتر باربری کانتینر دار از پیشروی خانه من عبور کردند. خون مانند باران از کانتینر ها جاری بود. »

فیر گلوله ها همه اسیران کانتینر ها را نکشت. اکثر کانتینر ها را برای چهار ال پنج روز سر بسته رها کرده بودند که در نتیجه همه زندانیان یا خفه شدند یا از گرسنگی و یا از تشنگی مردند. هنگامیکه کانتینر ها را در شبرغان باز کردند، از اسیران تنها یک کتله وحشتناک، متشکل از ادرار، خون، مرداری و گوشت گندیده - باقی مانده بود.

وقتیکه این کانتینر ها در پیشروی زندان شبرغان ایستاده بودند، یکی از سربازان که آن قطار را همراهی کرده بود، شنید که قوماندان زندان دستور گرفت تا همه شواهد را فوراً نابود سازند. سرباز افغان میگوید: « اکثر کانتینر ها سوراخ های گلوله داشتند، در هر کانتینر در حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ نفر مرده بودند. چند نفر هنوز هم رمقی به تن داشتند، اما اکثر آنها مرده بودند. »

« امریکائی ها در شبرغان به آنان (قوماندانان ائتلاف شمال) گفتند که باید اینها (کانتینرها) را خارج شهر شبرغان ببرند، پیش از اینکه توسط اقرار مصنوعی فلم برداری شوند. »

این اظهارات که سهم گیری امریکائی ها را درین جنایت ثابت میکند، برای تحقیقات بعدی مهم میباشد. تعقیب موضوع از دیدگاه حقوق بین الدول و همچنین قابلیت بررسی آن در دادگاه (محکمه) ملکی و دادگاه نظامی در سطح ملی تا اندازه زیادی وابسته به این است که سلسله مراتب فرماندهی کشف شود. به بیان دیگر، بلید (معلومات) دریافت شود که در شبرغان چه کسی اختیار دار بود.

امریکائی ها چه نقشی داشتند ؟

ما دو دریور را که از دو محل مختلف همین منطقه هستند، پیدا کردیم. آنها در دو روز مختلف در عین محل در دشت لیلی رانندگی کرده بودند. هر دو از سهمگیر مستقیم خود درین حادثه، بسیار

غمگین و متاثر بودند. گزارش رفت و برگشت آنها از قلعه زینی (با عبور از شهر شبرغان) به دشت لیلی تکان دهنده است.

دریور یک : « در حدود ۲۵ کانتینر بود. شرایط اسیران بسیار خراب بود، چونکه هوا برای شان نمیرسید، به کانتینر ها فیر کردند. بسیاری از اسیران کشته شدند. پسان در شبرغان اسیرانی را که هنوز زنده مانده بودند، از کانتینر بیرون کردند. در میان شان یک تعداد افراد زخمی طالبان و افراد دیگر نیز بود که از ضعف (ناشی از بی هوایی ، تشنگی و گرسنگی) بیهوش شده بودند. ما آنها را به اینجا آوردیم - بدشت لیلی - و آنها تیرباران شدند. من سه بار به اینجا کانتینر آوردم، هر بار یکصد و پنجاه نفر. هنگامیکه آنها را تیرباران میکردند، اسیران گریه میکردند و چیغ میکشیدند.

غیر از من در حدود ده تا پانزده دریور دیگر در انتقال اسیران سهم گرفتند. »

دریور دو : « آنها (منسوبین ائتلاف شمال) موتر باربری مرا در شهر مزارشریف غصب کردند و پولی برایم نپرداختند. موتر مرا گرفتند و یک کانتینر را به آن بار کردند و من اسیران را از قلعه زینی به شبرغان و سپس به دشت لیلی آوردم که در دشت لیلی توسط سربازان کشته شدند. یک تعداد شان هنوز زنده بودند، زخمی و یا بی هوش بودند. آنان را به اینجا آوردم، دستان شانرا بستند و تیرباران کردند. من چهار بار اسیران را به دشت لیلی آوردم. در مجموع ۵۵۰ تا ۶۰۰ نفر را به اینجا آوردم.»

پس از افشاگری مجله خبری « نیوزویک » بتاريخ ۲۶ اگست، حکومت امریکا انکار کرد که کشتار دستجمعی در دشت لیلی صورت گرفته باشد و رد کرد که امریکائی ها در زندان شبرغان حضور داشتند. اما اینکه امریکائی ها همه چیز را انکار میکنند، باورکردنی نیست ! این را نیز نمی توان جدی گرفت که امریکا حکومت افغانستان را فراخوانده است تا تحقیق موضوع را آغاز کند. زیرا ادارات افغانی از یکطرف مرهون و مدیون جنگ سالاران میباشند و از سوی دیگر نه وجوه مالی دارند و نه صلاحیت اجرای این کار را .

دریور یک : « زندان شبرغان افراد جنبش (افراد مسلح سازمان دوستم بنام « جنبش ملی اسلامی افغانستان ») و سربازان امریکائی حضور داشتند. درینجا در دشت لیلی من آنها را (امریکائی ها را) نه دیده ام ، اما در زندان چند امریکائی را دیدم و شاید در موتر های باربری نیز بوده باشند.»
مصاحبه کننده از دریور دو : « وقتیکه شما اسیران را به اینجا آوردید ، سربازان امریکائی به همراه شما بودند؟»

دریور دو : « بلی ، چند نفر شان همراه ما بودند.»

مصاحبه کننده: « درینجا، در دشت لیلی ؟ »

دریور دو: « بلی ، درینجا »

مصاحبه کننده: « چند نفر سرباز امریکائی با شما همراه بودند ؟ »

دریور دو: « زیاد نفر بودند، شاید سی تا چهل نفر. دو دفعه اول با ما آمدند، اما در دفعه های بعدی من آنها را ندیدم .»

در آخرین بخش راه - از شبرغان تا کشتارگاه دشت لیلی - میشد ماه ها بعد رد زنجیر های بلدوزر ها را دید که اجساد را به یک چاله حل داده(انداختند) و سپس زیر خروار های ریگ گور کرده بودند. سرنوشت افرادی که در مسافرت از قلعه زینی تا زندان شبرغان جان به سلامت برده بودند و به دست امریکائی ها افتادند، بهتر از آنهایی نبود که اجساد شان زیر ریگ های دشت لیلی گور شده اند.

یک سرباز در باره یک واقعه گزارش میدهد که خودش شاهد صحنه بوده است که چطور یک سرباز امریکائی یک طالب اسیر را به این هدف کشت تا دیگران را بترساند که به سر حرف بیایند : من بحيث سرباز به شبرغان بودم و دیدم که یک سرباز امریکائی استخوان گردن یک اسیر را شکستاند. بار دیگر امریکائی ها براسیران تیزاب یا چیزی مشابه به آن پاشیدند. امریکائیان هر کاری که میخواستند، میکردند. ما نمی توانستیم جلو آنها را بگیریم ... همه چیز زیر قدرت فرماندهی قوماندانان امریکائی بود .»

یک جنرال ائتلاف شمال که در همین وقت در شبرغان بود میگوید : « من شاهد بودم، بچشم سردیدم که امریکائی ها به پا های اسیران خنجر میزدند، زبان، موی و ریش آنها را می بریدند. یگان مرتبه به نظر میرسید که آنها این کار را برای خوش گذرانی میکنند. یک اسیر را با خود به بیرون میبردند ، لت و کوب میکردند و دوباره به زندان می آوردند. یگان دفعه، اسیر دوباره به زندان نمی آمد .» همه شاهدانیکه در قلم مستند ما شهادت داده اند، آمادگی خود را ابراز کرده اند که در برابر یک کمیسیون بین المللی و یا در برابر یک محکمه بین المللی ظاهر شوند، بشرطیکه شهادت آنها برای برقراری عدالت کمک کند . و اگر زمینه آن مساعد ساخته شود، آنها نظامیان امریکائی را که درین کار ها دست داشتند، شناسائی خواهند کرد.

هرچند که ثبوت اتهامات و شکنجه و کشتار در زندان شبرغان - پس از گذشت اینقدر وقت مشکل به نظر میرسد، اما یک قبر دستجمعی در فاصله چهار کیلومتری زندان شبرغان وجود دارد که در آن اجساد چند هزار اسیر دفن شده است. اگر منسوبین قوای مسلح امریکا واقعاً در کشتار اسیران

سهیم هستند، اگر آنان - طوریکه شاهدان عینی میگویند، واقعاً در راس سلسله مراتب فرماندهی قرار داشتند و اگر آنها نظارت میکردند که چطور صدها نفر در جریان اعدام دستجمعی به قتل برسند ، در آن صورت آنان مرتکب جنایات جنگی شده اند، جنایاتی که تخطی صریح کنوانسیونهای (میثاقهای) ژنیوا در مورد اسیران جنگ را نشان میدهد.

در دورانی که کانگرس امریکا به عجله قوانین جدید را تصویب میکند، قوانینی که باید مانع شوند که کدام وقت، کدام سرباز امریکائی در خارج در برابر محکمه قرارگیرد، سناتور ها و اعضای نمایندگان امریکا باید به دیدگاه های اندریومگ اینتی توجه کنند. این وکیل سرشناس در رشته حقوق بشر و رئیس سابق « سازمان عفو بین المللی » پس از آنکه رونوشت اظهارات شاهدان عینی را خوانده و ساعت مواد اثباتی فلم مستند ما را مشاهده کرده، به این باور رسیده است : « از مواد ارائه شده چنین نتیجه بدست می آید که یک تحقیق همه جانبه مستقل اجتناب ناپذیر شده است. اسیران را کشتند و اجساد شانرا پنهان کردند. درینجا سخن تنها بر سر نقض ساده حقوق بین الدول نیست، بلکه درین جا سخن بر سر اعمالی میباشد که مطابق قوانین کشور های مختلف اروپائی نیز جنایت شمرده میشود، جنایاتی که مسئولیت بالائی ها را مطالبه میکند و اما قبل از همه این اعمال مطابق قوانین ایالات متحده امریکا نیز جنایت شمرده می شوند.»

شاید چنین به نظر برسد که از کشتار جمعی سال ۱۹۶۸ در قریه مایلاوی ویتنام و از محکمه نظامی علیه لوتینات کالی زمانی زیاد سپری شده است و گویا از آنزمان تا اکنون جهان تغییر کرده است، اما خوشبختانه اصول بنیادی عدلی و دادگستری (قضائی) تغییر نخورده اند و همان طور باقی مانده است. کسیکه بی گناه است، نباید از حقیقت خوف داشته باشد.

جیمی دوران، کارمند سابق تلویزیون بی بی سی نویسنده و فلم بردار مستند است که تا کنون چندین جایزه گرفته است. فلم او بنام « کشتار دستجمعی در مزار شریف » فلم مستندی است که در شرایط بسیار خطرناک فلم برداری شده است.